

زمینه های ثابت و متغیر در اسلام

زمینه های ثابت و متغیر در اسلام

مهدی صانعی

بسم الله الرحمن الرحيم

خداوند متعال حضرت محمد صلی الله علیه و آله را برای راهنمایی تمام بشر برانگیخت و خاتم پیامبران است که با شریعت او شرایع به پایان رسیده و تا روز قیامت نبی و رسولی مبعوث نمی گردد و نبوت و رسالت به آن حضرت خاتمه یافته است.

از بدیهیات دین اسلام و از ضروریات اعتقادی هر مسلمان است که پس از دین اسلام، دین دیگری نخواهد بود و آخرین برنامه متعالی الهی برای تمام جهانیان همانا شریعت حضرت ختمی مرتبت است که برای سعادت دنیا و آخرت آن را به جوامع بشری ابلاغ فرمود، تا از آن پیروی نمایند و به غایت و هدف مطلوب خلقت خویش برسند.

این موضوع به اندازه ای واضح و روشن است که حتی آن کسانی که دین اسلام را قبول ندارند، به این امر معترفند که یکی از بدیهیترین عقاید مسلمانان این است که دین خودشان را دین جاوید و همیشگی و فراگیر

—(446)—

و باطل نمی شود(1).

پیامبران پیشین مبعوث نشدند مگر برای این که سطح فکر بشر را بالا ببرند و آنان را برای آخرین برنامه و پیام پیامبر خاتم آماده سازند(2).

خداوند فرموده است: «محمد پدر هیچ يك از مردان شما نیست اما او رسول خدا و پایان دهنده پیامبران است...»(3).

و نیز فرموده است: «امروز دین شما را کامل و نعمتم را بر شما تمام گردانیدم و برای شما دین اسلام را پسند یدم...»(4).

این از واضحات است که دستورهای اسلام به گروه یا منطقه خاصی اختصاص ندارد بلکه برای تمام جوامع است و بر همه اقوام و ملل است که آن دستورها را به کار بندند و از آنها پیروی نمایند. آیات فراوانی بر این موضوع دلالت دارد:

در اول سورة «الفرقان» چنین آمده است: «بزرگوار و با برکت است کسی که فرقان را بر بنده اش نازل کرد تا برای جهانیان بیم دهنده باشد»(5).

و در سورة «الانعام»(6)، می خوانیم: «و این قرآن به من و حی شده تا شما و کسی را که (دستورهای) این قرآن (در هر زمان و هر مکان) به او برسد، بیم دهد»(7).

چنانکه واضح است، از این گونه مدارك که تعداد آنها بسیار فراوان است، مفهوم

2 - ر. ك: تفسير روح البيان سورة الاعراف: 157... واعلم ان المقصود الالهي من ترتيب سلسلة الانبياء هو وجود محمد صلي الله عليه وآله فوجود الانبياء قبله كالمقدمة...

3 - □ مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا □ سورة الاحزاب 4.

4 - □ ...أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا... □ سورة المائدة: 3.

5 - □ تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا □ سورة الفرقان: 2.

6 - سورة الانعام: آية 19.

7 - □ ... وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لَأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَى قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُهُ وَاحِدٌ وَإِنِّنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ □ سورة الانعام 19.

—(447)—

مي گردد که دین اسلام دینی است جاویدان و دارای گستردگی و شمول، که همه اقوام و ملل در هر زمان و مکان باید از آن پیروی کنند.

در این جا برخی این ایراد را مطرح می کنند که چون اسلام آیین جاویدان و خاتم ادیان است، مستلزم آن است که دستورهایش نیز جاودانه و ثابت باش و بدون تغییر و تبدیل، تا ابد پا بر جای بماند. از سوی دیگر زمان طبیعتاً متغیر و کهنه نوکن است و به اصطلاح «غیر قار» الذات» می باشد و هر روز اوضاع و

احوال و شرایط جدیدی را می‌آفریند که باوضع و شرایط پیشین مغیر است. بنابراین چیزی که ثابت و بدون تحوّل است، با موضوعی که در حقیقت خود سیّال و ناپایدار است، نمی‌تواند توافق و هماهنگی داشته باشد.

برای جواب این ایراد لازم است مباحث زیر را مطرح کنیم:

1 - آیا زمان در هر چیز تأثیر دارد ؟

زمان امور مادّی و جسمی را تغییر می‌دهد توضیح آن که، آنچه به گذشته زمان متحوّل شود و تغییر می‌یابد، به مادّه و ترکیبات مادّی است. یك ساختمان، یك گیاه، یك حیوان و قوای جسمانی انسان محکوم به کهنگی و زوال و دگرگونی است. امّا در حقایق جهان و قوانین کلی که بر این عالم حکمفرماست، هیچ گونه تغییر و تبدیلی راه ندارد.

مثلاً آیا این که می‌گوییم مجموع زوایای مثلث مساوی با دو قائمه است، از آن جهت که زمانهای متمادی از اثباتش می‌گذرد، دیگر کهنه شده است ؟ ! آیا آیه شریفه: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ** يَعِطُّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (1)، چون متجاوز از چهارده قرن از زمان نزول آن

1 - سورة النحل: 90.

-(448)-

سپری شده، منسوخ و غیر قابل عمل است ؟!

آیا صداقت، مروّت، وفا و کمك به همنوعان و... که بشر شیفته آنهاست، به دلیل این که هزاران سال است بین مردم دهان به دهان می‌شود، قدیمی و مندرس شده و نباید به آنها توجه نمود و به آنها عمل

خير، بلکه موضوع به گونه اي است که هر چه و در هر وقت بیشتر مورد عمل قرار گیرند، آثار روح افزاي آنها، فزوني مي يابد و مردم به برکت آنها، بیشتر از زندگي بهره مند مي گردند ولذّت مي برند.

اعدنا ذکر نعمان لنا ان ذکره\$\$\$ هو المسك ما کررته يتضوّع

بدون شك اين گونه حقايق، واقعيت ازلي و ابدی دارند که در تمام اعصار تازگي و جذّابتي خود را حفظ مي کنند.

مي گویند اين عصر، عصر فضا، نسبیت، عصر فيزيك کوانتوم، دوره پلاستيک، سولفاميدها، زمان رایانه، بانك خون و قرن اطلاعات است.

چون چنین است، غیر ممکن است قوانین همان قوانینی باش که در ازمنه پیشین مانند زمان الاغ سواري و چراغ نفتي بر مدم حاکم بوده است !

در پاسخ ایشان مي گوییم: واضح است که در عصر حاضر مسائل نو ظهوري پدید آمده که باید مورد توجه قرار گیرد و براي جوابگويي صحيح آنها چاره اي اندیشیده شود، اما اين به آنها از قبيل خريد و فروش، غصب، ضمان، وکالت، اجاره و امثال اينها تغيير يابد.

يا مثلاً چون حقوق فرزندان، پدر و مادر و ازدواج در ادوار پیشین، در عصر ابتدایي صنعت و علوم بوده، حالا در زمان پیشرفت علوم و فنون مي باید حقوق والدین و

—(449)—

فرزندان و زوجین بکلي دگرگون شود ! (1).

از بیان فوق چنین بر می آید که انسانها خواسته ها و تمایلات مشترکی دارند که به اختلاف زمانها و امکانه قابل تغییر و تبدیل نیست و از ژرفای ذات و روان آنان سر چشمه می گیرد، همچنین حقایق و قوانین ثابتی در عالم وجود حکمفرماست که هیچ تغییری در آنها راه ندارد.

به گفتار دیگر ذات آدمی به طریق ناخود آگاه به اموری متوجه و متمایل است که به حقیقت و ذات او به گونه ای وابسته است که غیر قابل انفکاک می باشد، که از آن به امور فطری تعبیر می کنند.

بنابراین برخی از امور آن چنان نیست که بشر نسبت به آنها بی تفاوت باشد، بلکه به آنها تمایل تام دارد و توجه برای رسیدن به آنها در نهاد و سرشت او نهفته شده است، در این صورت کار پیامبران شبیه کار باغبانی است که گل و گیاهی را پرورش می دهد، و انبیا زمینه را برای شکوفا شدن آنچه در نهاد بشر است و خواسته واقعی او می باشد، آماده می سازند.

خداوند متعال در این باره فرموده است: «چهره خود را به صورت پایدار متوجه دین کن در حالی که حق گرا باشی، ملازم سرشتی باش که خداوند مردم را با آن آفریده است، هیچ تبدیلی و تغییری برای آفرینش خدا (که مردم را بر آن آفریده) نیست...» (2).

توضیح آن که سرشت و طبیعت بشر بطور کلی در همه زمانها و مکانها یکسان

1 - ر. ک: اسلام و مفتضیات زمان از صفحه 7 به بعد.

2 - الروم: 30.

است؛ بدین معنا که ویژگیها و اصول انسانیت میان تمام افراد بشر از سیاه و سفید، عرب و عجم، زن و مرد مشترك است و از این جهت بین انسان عصر حجر و عصر رایانه فرقی نیست.

اگر چه عادات و قوانین موضوعه و رسوم و قراردادهای و آنچه در محیطهای مختلف روی می دهد که آن را

طبیعت ثانوی می نامیم به شکل لفافه و جلدی بر سطح سرشت و طبیعت اصلی و غیر قابل تغییر انسان قرار می گیرد، اما این امر سبب نمی شود که در وجود آن عناصر غیر قابل تغییر، شك و تردید داشته باشیم.

مقررات اجتماعی و آنچه از محیط زندگانی بر ما عارض شده به منزله پوششهایی هستند که واقعیت و عناصر ثابت و غیر قابل تغییر ما را پوشانده اند.

پس آنچه مسلم است، تا هنگامی که انسان وجود دارد و به اصطلاح، انسان، انسان است، این سرشت و طبیعت با او بوده دستخوش تحول و دگرگونی نمی باشد.

3 - نیازمندیهای اصیل و اولی انسان

چنانکه اشاره نمودیم، این نیازمندیها از عمق نهاد جسمی و روحی و از نحوه خلقت آدمی منشاء گرفته و چون انسان است، همواره با این نیاز مندیها قرین بوده است.

این نیازمندیها یا جسمی است یا روحی یا اجتماعی، نیاز مندیهایی چون توجه به خدا، علم، زیبایی نیکي، و... نیازمندیهای جسمی از قبیل احتیاج به خوراک، پوشاک، مسکن و... نیازمندیهای اجتماعی همچون معاشرت، تعاون، مبادلات و غیره.

مردم برای تأمین این نیازها در تکاپو هستند، اما بر اثر پیروی از هوای نفس از راه اصلی منحرف شده، از سعادت و غایت خلقت خویش بدور می مانند.

-(451)-

مثلاً بشر بر اثر خود خواهی و جاه طلبی، در مدّت اندکی دوبار دچار بلای خانمان سور جنگ بین المللی گردید و زیانهای جانی و مالی فراوان جبران ناپذیری به بار آورد که وجدان هر انسانی را جریحه دار نمود.

بدین جهت، زمامداران وقت به این فکر افتادند که چاره ای بیندیشند تا مگر سرکشی و خیره سري و افساد بشر مهار شود و مردم بتوانند نفس راحتی بکشند و روی آسایش و رفاه را ببینند.

نتیجه آن شد که در ماه آوریل 1945 يك ميلیارد و هفتصد هزار نفر از مردم جهان، نمایندگان خود را به شهر «سانفرانسیسکو» (در غرب آمریکا) فرستادند، تا گرد یکدیگر جمع شده اساس و پایه سازمانی را به امید این که صلح عمومی و امنیت جهانی تأمین گردد، پی ریزی کنند.

نمایندگان پنجاه کشور در این مجمع در مدت متجاوز از دو ماه با هم به تبادل نظر پرداختند تا این که بالاخره «منشور ملل متحد» را تهیه و به امضا رسانیدند.

برای بررسی هر قسمت از منشور، کمیته مخصوصی تشکیل گردید و پیشنهادهای و نظرات هر کمیته در مجمع عمومی نمایندگان مورد مطالعه قرار گرفت.

بالاخره نتیجه عملکردهای آنان به شکل مجموعه ای از مقررات و پیشنهادهای در آمد که در نوزده فصل و 111 ماده خلاصه می شود.

در مقدمه آن، چنین آمده است: ما مردم ملل متحد با تصمیم به محفوظ داشتن نسلهای آینده از بلاي جنگ که دوبار در مدت يك عمر، افراد بشر را دچار مصائب غیر قابل بیان نموده و با اعلام مجدّد ایمان خود به حقوق اساسی بشر و به حیثیت و ارزش شخصیت انسانی و تساوی حقوق بین زن و مرد و همچنین بین ملتها از كوچك و بزرگ، و به ایجاد موجبات لازم برای حفظ عدالت و احترام به تعهدات ناشی از عهود و سایر

—(452)—

منابع حقوق بین الملل و پیشرفت و ترقی اجتماعی و برقرار ساختن اوضاع زندگانی بهتر با آزادی بیشتر و... عزم نمودیم که برای تحقق این مقاصد تشریک مساعی نماییم (1).

از این که نژادها و ملتهای گوناگون در مکانی واحد گرد آمدند تا چاره ای بیندیشند و گرفتاریها و ناسامانیهای بشر را بر طرف سازند و آرزوهایش را بر آورده کنند و از روش و قوانین معین و مشخصی که مورد قبول همگان است پیروی نمایند، بخوبی ثابت می گردد که بشر دارای نیازها و خواسته های اصیل مشترکی است که وجودش با آنها آمیخته و سرشته شده و به گونه ای است که هیچ گونه تغییر و زوالی در

آنها راه ندارد و پایدار و مستمر می باشد.

توضیح آن که آفریدگار بشر که به ویژگیها و رموز هستی او آگاه است (2)، بوسیله و حی دستورها و قوانینی استوار و بر وفق نیازهای معنوی و مادی اش ابلاغ نموده که اصول آنها قابل دگرگونی و تغییر نیست.

هر چند ممکن است بر اثر عوارض در برخی از موارد، احکام ثانویه (3) یا ظاهریه، مورد عمل قرار گیرد و حکم اصلی بواسطه جهاتی فعلیت نیافته باشد.

چنانکه پیش از این گفتم اسلام در قانونگذاری، اصل سرشت و فطرت انسانی را در نظر گرفته، بدین معنا که مقررات و احکامش را بر وفق خواسته ها و امیال درونی آدمی پی ریزی نموده است، به گونه ای که استعدادهای او را رشد می دهد و شکوفا می سازد به تعبیر دیگر، قوانین و دستورهای اسلامی با فطرت و خواسته واقعی انسان همسویی و

1 - مطالب مربوط به سازمان ملل از کتاب «اسلام و حقوق بشر» از صفحه 98 به بعد، اقتباس شد.

2 - أَفَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ سورة الملك: 14.

3 - سه نوع امر داریم: 1 - امر واقعی اوّلی مانند نماز کامل با وضو. 2 - امر واقعی ثانوی مانند نماز با تیمم هنگام نبودن آب.

3 - امر ظاهری که در مورد اصول عملیه است ر. ک. ایضاح الکفایه 5: 283.

-(453)-

هماهنگی دارد.

حضرت علی علیه السلام در باره هدف بعثت پیامبران چنین فرموده است:

«خداوند پیامبران را یکی پس از دیگری در میان مردم برانگیخت تا پیمانی را که در نهاد بشر قرار داده شده بود، از آنان بخواهند و نعمتهای فراموش شده ای را که از طرف خداوند به آنان ارزانی داشته شده، یادآوری نمایند»(1).

انسان در این عالم یگانه موجودی است که پویا و مبتکر و خلاق است. او می تواند، به هر نحو که بخواهد فعالیت داشته باشد، او بدین گونه نیست که تحت تأثیر مقتضیات زمانی و مکانی قرار گیرد، بطوری که اختیار از او سلب شود، اراده و خواست او برتر از همه چیز است.

به گفتار دیگر، انسان مقتضیات زمان خود را ایجاد می کند، این چنین نیست که زمانه او را تحت سلطه خود قرار دهد.

گاهی انسان گناه و کارهای خلاف انجام می دهد که زشتی آنها مجازاً بر زمان اطلاق می شود(2) و چنانکه معلوم است اعمال و رویدادها در زمان واقع می شود و زمان در ارتباط با انجام کارها هیچ گونه دخالتی ندارد. پس اگر از ما بپرسند با تغییراتی که زمانها پدید می آورند آیا باید موافق باشیم یا مخالف ؟ در جواب می گوییم:

زمان چیزی نیست که موافقت یا مخالفتش مطرح باشد. زمان، يك امر اعتباری

1- نهج البلاغه خطبة اول... فبعث فيه رسله و واتر اليهم انبيائه ليستأدوهم ميثاق فطرته و يذكرهم منسي نعمته....

2 - يعيب الناس كلهم زمانا \$\$\$ و ما لزماننا عيب سوانا

نعيب زماننا و العيب فينا \$\$\$ فلو نطق الزمان بنا هجانا

از حضرت عبد المطلب ر. ك: منتهي الامال 2: 198، 132.

است که از بقای شیء انتزاع می‌شود (1) و بنا به قول بعضی، از حرکت فلك، زمان بوجود می‌آید. بنابراین باید با تغییرات و مقتضیات زمانی - در صورتی که در جهت کمال و فضیلت و انسانیت باشد - موافقت نماییم و چنانچه تغییراتی رخ دهد که موجب نقص و انحطاط مقام والای انسانیت گردد، لازم است با آنها مخالفت کنیم.

4 - هدف تشریع، مصالح مردم است

در شرع مبین اسلام بر طبق مصالح و مفاسد، امر و نهی صورت گرفته است، بدین معنا که طبق مدارك متقن، هر آنچه در اسلام به آن امر شده، دارای مصلحت هر چه مورد نهی قرار گرفته، دارای مفسده است و این از بدیهیات است. توضیح آن که در علم کلام مسلم شده که افعال خداوند معلل به اغراض و اهداف می‌باشد و غیر ممکن است که آن اهداف قبیح باشد و نیز غیر ممکن است که آن اغراض به خدا برگردد، ثابت می‌شود که غرض و هدف به مکلف بر می‌گردد. آن غرض گاهی جلب منفعت برای مکلف است و گاهی دفع ضرر از اوست، این دو، گاهی به دنیا مربوط است و گاهی به آخرت و احکام شرعی از این چهار فرض خارج نیست (2).

آیات و روایات بسیاری بر این امر دلالت دارد که نمونه هایی از آنها را می‌آوریم:

خداوند می‌فرماید: «ای مردم برای شما پند و شفایی برای آنچه در دلهاتان (از امراض درونی) وجود دارد و هدایت و رحمتی برای مؤمنان، از جانب پروردگارتان آمده است. بگو فقط به فضل و رحمت خدا خوشحال بشوند، آن بهتر است از آنچه (از متاع

1 - شرح منظومه حکیم سبزواری: 252.

فرمن مقدار قطع کا نا \$\$\$ و منهم لمن قد نفی الزمانا

2 - ترجمه و نگارش «القواعد والفوائد» 1: 5.

دنیا (جمع می نمایند) (1).

این آیه مبارکه از چند جهت دلالت دارد که مقصود از تشریع احکام الهی جلب منفعت یا دفع مضرت است.

الف – موعظه بزرگترین وسیله ای است که مردم از آن راه به مصالح و مفاسد زندگی خویش پی می برند و راهنمایی می شوند که به کارهای نیک توجه کنند و از کارهای خلاف دوری جویند.

ب – در این آیه تصریح شده است که قرآن و عمل نمودن به دستور هایش موجب شفای بیماریهای درونی است و معلوم است که وارسنگی از امراض درونی، موهبت و مصلحت عظیمی است که بوسیله قرآن نصیب افراد می شود.

ج – قرآن به هدایت و رحمت توصیف شده است و آن عین مصلحت است، آیا چه مصلحتی می تواند بالاتراز هدایت باشد؟

د – در آخر آیه آمده است؛ به فضل و رحمت خدا که موجب هدایت شده است باید خوشحال شوند بدون شك خوشحالی به جهت مصلحت و نفعی است که مردم به آن می رسند و این به مثابه این است که در هنگام حصول موفقیت به انسان تبریک بگویند (2).

از امام باقر علیه السلام سؤال شد که چرا خداوند شراب و میته و گوشت خوک را حرام کرد ؟ فرمود همانا خداوند – تبارک و تعالی – آنها را برای بندگانش حرام نکرده و غیر آنها را حلال ننموده از این جهت که در آنچه برایشان حلال کرده میلی داشته و آنچه را که بر

1 – يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْعَالَمِينَ ﴿٥٨﴾ قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلِطَفْرَحُوا ۚ هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿٥٧﴾ سورة يونس: 57 – 58.

2 - آیات در این زمینه بسیار است. به کتاب «رفع الحرج في الشريعة الاسلامية» از صفحة 9 به شود.

-(456)-

آنان حرام نموده بي رغبت بوده است. امّا او خلق را آفرید و دانست که قوام بدنهایشان به چه چیز است و چه به صلاح ایشان است، پس برای آنان آنها را حلال و مباح نمود.

و (نیز) دانست که چه چیزها به ایشان ضرر می‌رساند، آنان را از آنها نهی کرد.

سپس همان را در ضرورت یعنی در هنگامی که جز به آن قوام ندارد حلال نمود... (1).

چنانکه اشاره نمودیم، این از واضحات است که در هر دستوری از دستورهای اسلام، حکمت یا حکمت‌هایی نهفته است و به تعبیری که فقها و اصولیین دارند، احکام تابع يك سلسله مصالح و مفاسد واقعی است.

به سخن دیگر حرام و وجوب تعبدي به این معنا که بدون دلیل چیزی حرام یا واجب شده باشد، اصلاً وجود ندارد.

شایستگی عمومیّت تشریع اسلامی و جاودانگی آن

آیین مبین اسلام در میان شرایع آسمانی از آن جهت این شایستگی را احرار نموده که به عنوان تنها شریعت همگانی و جاودانی بروز نماید و به بشر عرضه شود که دارای امتیازات و یژه ای است:

اگر ما در نحوه قانونگذاری اسلامی دقت نماییم، در می‌یابیم که قوانینش به گونه ای نیست که وارد جزئیات شود و برای هر يك از آنها قانون خاصی وضع کند؛ زیرا چنانکه واضح است، حکم موضوعات جزئی بر حسب مقتضیات زمان و مکان تفاوت پیدا می‌کند.

1 - عن محمد بن عذافر عن ابيه، عن ابي جعفر، قال قلت له: لم حرّم الخمر و لحم الخنزير والدم فقال: ان الله - تبارك و تعالي - لم يحرم ذلك علي عباده.. ر. ك. وسائل الشيعة اوّل كتاب اطعمه و اشربه والفصول المهمة: 99 ط بصيرتي.

-(257)-

عظمت و ویژگی سیستم قانون گذاری اسلام در این است که قواعد کلی و دستورهای بنیادین (1) عرضه داشته که هر گروهی در هر زمان و مکانی که باشند، غیر ممکن است موضوعات مطلوب و راه کمال و سعادت خود را در نیابند و وظیفه خود را در آن مورد تشخیص ندهند.

بدین معنا که دستورهای اسلام، به گونه ای نیست که ساختار و شکل ثابت و معینی داشته باشد که مکلف در موارد مختلف مجبور باشد از آن تبعیت نماید و راه دیگری نداشته باشد.

امّا چنانکه در یکی از مقدمات بحث بیان کردیم، قوانین را برای برقراری عدالت و مصالح فرد و جامعه وضع نموده است و این که شکل ثابتی ندارد بدان جهت است که مصالح و مفاسد به اختلاف احوال و اطوار و مقتضیات محیطی و ازمنه گوناگون تغییر می یابد.

چه بسا قانونی که در برخی از زمانها به صلاح فرد یا جامعه باشد، در زمان دیگر همان قانون، فساد و اختلال بوجود آورد، چنانکه مثلاً خوردن گوشت میته از این قبیل است.

و نیز ممکن است قانونی به مصلحت گروهی بوده و در عین حال برای گروه دیگر زیان آور باشد، چنانکه در مورد روزه گرفتن پیرزن و پیرمرد، امر بدین منوال است.

پس اگر اسلام قوانین خشک و دست و پاگیر و غیر قابل انعطاف وضع می کرد، راه پیشرفت و تکامل مسلمین مسدود می شد و در مضیقه و رکود و جمود قرار می گرفتند.

توضیح آن که اسلام قوانینی کلی که اصل آن به اختلاف عوارض هیچ گونه اختلافی

1 - از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است: فضلت علی الانبیاء بست: «... اعطیت جوامع الکلم و نصرت بالرعب...» ر. ک: تفسیر روح البیان تحت اعراف: 57.

-(458)-

پیدا نمی کند وضع کرده، اما فروع و تفصیل آنها را به گونه ای بر آورد نموده که مصالح افراد و جوامع را در حالات و موارد مختلف تأمین می نماید و در عین حال آن قانون کلی کنار گذاشته نمی شود، بلکه به گونه ای است که تمام تفصیلات و جزئیات بر محور همان قانون در گردش است (1).

از باب مثال، سیستم قانونگذاری اسلام را به اتومبیلی تشبیه کرده اند که دارای فنر و ابزار بسیار مستحکمی است که قابل انعطاف می باشد، به گونه ای که در هر جاده ای خواه سنگلاخ خواه هموار، خواه کوهستانی، چه خاکی و چه آسفالته می تواند به سیر خود ادامه دهد و از حرکت باز نایستند.

«هوکنگ» HOCKLING، محقق معروف آمریکایی و استاد دانشگاه «هاروارد» در کتاب خود «روح سیاست جهانی» پس از آن که بحث مبسوطی راجع به اصول و مبادی فقه اسلامی و مذاهب فقهی معروف ایراد می کند، این مطلب را یاد آوری می نماید که راه پیشرفت کشورهای اسلامی این نیست که از نظامها و ارزشهای غربی تقلید کنند و آن را در زندگی خود به کار بندند.

عده ای می پرسند که آیا در اسلام این نیرو وجود دارد که افکار جدیدی تولید کند و قوانین و دستورهای ممتاز مستقل، مطابق با احتیاج روز به بشر عرضه بدارد که کاملاً با نیازمندیها و مقتضیات زندگی جدید او موافق باشد؟ پاسخ این است که در نظام اسلامی نه تنها هر نوع استعداد و آمادگی برای نمو و شکوفایی و تکامل وجود دارد، بلکه قابلیت اساسی تطور نظام اسلامی از بسیاری از نظامهای دیگر بیشتر است.

مشکل کشورهای اسلامی این نیست که در آیین اسلام ابزار پیشرفت و نهضت وجود ندارد، بلکه مشکل این است که در این کشورها تمایل و اراده لازم برای استفاده از

این وسایل و شکوفایی و جنبش به چشم نمی خورد (1).

در نظر گرفتن مصالح بین المللی در اسلام

پیش از این گفتیم که دین اسلام برای گروه معینی تشریع نشده بلکه عمومیت دارد، اکنون می گوییم: اسلام حقوق افرادی را که به دین اسلام مشرّف نشده اند نادیده نگرفته، بلکه مصالح ایشان را نیز در نظر داشته و از آنان حمایت نموده است.

خداوند در این باره فرموده: (ای پیامبر) «ما تو را نفرستادیم مگر به جهت رحمت برای عالمیان» (2).

و نیز فرموده است: «خداوند شما را نهی نمی کند از کسانی که با شما در دین سرستیز نداشته و از خانه هاتان آواره نکرده اند، از این که نسبت به آنان نیکی و عدالت نمایید، همانا خداوند دادگران را دوست دارد» (3).

اسلام چون دینی است جهانی، با يك دید همگانی خواسته است که رحم و عطف و تأمین معاش در يك افق وسیع عمومی برای تمام انسانها برقرار گردد.

و این يك شیوة انسانی خالص است که حدود آن مرتبط به وابستگی دینی نیست.

پیامبر صلاّی علیه وآله فرمود:

«اهل زمین را رحم کنید تا اهل آسمان به شما رحم کنند» (4).

امیر المؤمنین علیه السلام در نامه ای که به مالک اشتر استاندار مصر نوشت، چنین دستور داد: «نسبت به مردم همچون درندگان زیان رسان مباش که خوردن ایشان را

1 - روح الدين الاسلامي: 288 ط 4.

2 - وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ سورة الانبياء: 107.

3 - لَا يَنْهَاجُكُمُ اللَّاهُ عَنِ الدِّينِ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ سورة الممتحنة: 8.

4 - موسوعة اطراف الحديث النبوي مادة «رحم».

-(460)-

مغتتم بشماري، زیرا آنان دو گروهند: یا برادر (دینی) تو یا همنوع تواند»(1).

حضرت علي عليه السلام به پیرمرد مسیحی نابینایی برخورد نمود که از مردم در خواست کمک می کرد. فرمود: از او کار کشیدید تا این که عاجز و سالخورده شد، حال کمک خود را از او باز می دارید ؟ ! اکنون لازم است از بیت المال به او انفاق کنید» (2).

دخالت ملازمات عقلي در استنباط احكام

در یکی از مقدّمات پیشین گفتیم: در دین اسلام دستوري که تعبد محض یعنی خالي از هر گونه مصلحت و حکمت باشد، وجود ندارد.

این که می گویند بعض از احکام شرع تعبدی است ، به این معنا است که ما نباید بگوییم تا حکمت دستوري را کشف نکرده ایم از آن پیروي نمی کنیم؛ زیرا بسیاری از دستورها با آن که بدون شك داراي مصلحت و حکمت واقعي است، وجه حکمت و مصلحت آنها بر ما پوشیده است. بنابراین هر دستوري که ثابت

شود از ناحیه دین است باید مورد عمل قرار گیرد. آنچه معلوم است این که در عالم واقع در دین تعبد محض وجود ندارد، لذا علما اصل ملازمه را در فهم احکام دینی به کار می برند و می گویند:

«كلّ ما حكم به العقل حكم به الشرع» (3) یعنی اگر عقل خالی از شوائب يك مصلحت و ملاکي را به طور قطع و یقین... نه به احتمال و گمان - کشف نمود، باید یقین

1 - ولا تكون عليهم سبعاً ضارياً تغتنم اكلهم فانهم صنفان... نهج البلاغه نامه مالك اشتر.

2 - وسائل الشیعه 11: 49، ابواب جهاد العدو: عبر شیخ کبیر مکفوف یسأل فقال امیر المؤمنین علیه السلام: ما هذا، قالوا: یا امیر المؤمنین نصرانی فقال: استعملتموه...

3 - ر. ک. کفایة الاول 2: 278. انّ الملازمة «بین حکم العقل و الشرع» انما تكون في مقام الاثبات والاستکشاف.

—(461)—

کنیم که حکم اسلام هم همان است که عقل آن را احراز نموده است (1).

مثلاً اگر کسی بمیرد در صورتی که وصی معین ننموده و قیم شرعی هم نداشته باشد، عقل حکم می کند که حاکم بچه های او را رها نکند و سرپرستی برای آنها تعیین نماید، هرچند دلیل متقنی از آیه و روایت در این مورد نیست (2).

یا مثلاً اگر شما ببینید برای زن نامحرّمی تصادفی پیش آمده و روی زمین افتاده و بیم آن است که اگر فوراً به بیمارستان انتقال نیابد فوت می شود، از طرف دیگر لمس نمودن بدن نا محرم نارواست، در این جا عقل فرمان می دهد که در نگ جایز نیست، هر چه زودتر باید او را به بیمارستان برسانی و از مرگ نجات دهی و الاّ مسؤول هستی !

از ویژگیهای آیین مقدّس اسلام این است که نیازهای اصلی و ثابت انسان را اکیداً مورد توجه قرار داده اما حاجتهای متغیر را تابع نیازهای ثابت دانسته است و این اعجازی است که در ساختار قانونگذاری این دین حنیف به کار رفته است.

شما ممکن است بعضی از اوقات در این باره فکر کنید که روش پیامبر صلی الله علیه و آله در برخی از موارد، با روش ائمّه اطهار علیهم السلام و نیز روش بعضی از ائمه با بعض دیگر تفاوت داشته است. مثلاً می بینید حضرت امام حسن علیه السلام صلح کرده، امّا امام حسین علیه السلام جهاد نموده است.

1 - المتاجر: 154، طافست تبریز... ثبوت الولاية للفقیه فی الامور التي تكون مشروعيتها مفروضا عنها...

2 - همان.

-(462)-

حضرت علی علیه السلام دو جامه ساده می پوشیده (1) (یکی برای تابستان و دیگری برای زمستان). در صورتی که حضرت سجاد علیه لباس خز می پوشید (2).

سفیان ثوری روزی خدمت امام صادق علیه السلام رسید، دید که آن حضرت جامه سفید بسیار لطیفی مانند پوست نازک تخم مرغ پوشیده، بی درنگ گفت: این لباس تو نیست! (شایسته نیست چون تو اسوة مسلمین هستی نباید این گونه لباس بپوشی!) آنگاه حضرت فرمود: از من بشنو و آن را سرمشق خود قرار بده که اگر بر سنت پیامبر از دنیا بروی و بر بدعت نباشی، برای حال و آینده ات بهتراست.

اما به تو (دربارۀ سؤال) خبر می دهم: همانا رسول خدا در زمانی بود که فقر و تنگدستی غلبه داشت. اگر دنیا (بر قومی) روی آورد (و آنان در خصب و نعمت قرار گرفتند) ابراز نه تبهکاران، مؤمنان به

منافقان و مسلمانان نه كفار، سزاور ترند كه از دنيا بهره مند شوند.

پس اي ثوري در حالي كه مرا با اين لباس ديدي چه چيز را انكار كردي؟! (و برايت ناپسند آمد) از وقتي كه خود را شناخته ام به هيچ با مداد و شبانگهي بر من نگذشته است كه خداوند در ثروتم حقي را در موردتي واجب كرده باشد مگر اين كه آن حق را در مورد خودش ادا نموده (و هزينه كرده ام) (3).

حضرت صادق عليه السلام به سفيان ثوري فهمانده است كه لباس زيبا و فاخر پوشيدن به اسلام ارتباط ندارد، بلكه مربوط به زمان است.

1 - الا وان" امامكم قد اكتفي من دنياه بطمريه ومن طعمه بقرصيه...نهج البلاغه فيض، نامه 45.

2 - كان لعلي بن الحسين عليهما السلام ساء خز اصغر يلبسه يوم الجمعة. ر. ك: اعيان الشيعة 1: 630 ط دار التعارف.

3 - ان" سفيان الثوري دخل علي بن ابي عبداً فرأى عليه ثيابا بيضا كأنها عرقى البيض فقال له ان هذا اللباس ليس من لباسك... ر. ك: اعيان الشيعة 1: 660.

-(463)-

مفاد فرموده حضرت اين است كه اگر پيامبر صلي الله عليه وآله در زمان من مي بود، مثل من لباس مي پوشيد، نيز اگر من در زمان آن حضرت مي بودم، همچون وي لباس مي پوشيدم. آنچه در اسلام اصالت دارد، مواسات است يعني مسلمانان بايد احساس همدردي كنند و در غم و شادي يكدیگر شريك باشند.

براي تاثير زمان در نحوه تكليف، شواهد فراواني وجود دارد كه ما در صدد بيان آنها نيستيم، اما از باب نمونه به چند مورد اشاره مي كنيم:

حضرت علي عليه السلام با معاويه نبرد كرد، سپس زمان امامت و خلافت حضرت امام حسن عليه السلام فرا رسيد. در عصر آن حضرت بر اثر جريانهاي سياسي فراواني كه در دوران زمانداري امير مؤمنان رخ داده

بود، آثاري از جمله سست عنصري و دنيا طلبی بود که بر اصحاب امام مجتبی علیه السلام حکمفرما شده بود.

چنانچه آن حضرت در مقابل معاویه مقاومت می کرد، حتماً به قتل می رسید. اما این کشته شدن مانند کشته شدن امام حسین علیه السلام نبود که افتخار آمیز محسوب گردد، زیرا حسین بن علی با 72 نفر شهید شد و آن يك شهادت آبرومندانه و در يك موقعیت و شرایط خاصی بود که عظمت آن تا قیامت از خاطره ها محو نمی شود.

چنانکه واضح است شرایط و مقتضیات زمان حضرت امام حسن علیه السلام بکلی با زمان حضرت امام حسین علیه السلام مغایرت داشت.

بدین معنا که در اصحاب امام حسن علیه السلام يك حالت بی توجهی و سستی و خستگی بر اثر پیشآمدهای آن عصر پدید آمده بود و اگر مقاومت در برابر معاویه ادامه می یافت، به جایی می رسید که آن حضرت را دست بسته به معاویت تحویل می دادند (1)

1 - وما علمه من مكاتبة أصحابه معاوية وما ضمنوه له من الفتك به أو تسليمه إليه... ر. ك: أعيان الشيعة 1: 570.

-(464)-

البته در آغاز، خبائث و بی دینی بنی امیه برای مردم، مسلم و واضح نگشته بود.

توضیح آن که معاویه بیست سال حکومت کرد، در طی این مدت حقیقت نامبارک و ضد¹ اسلامی(1) بنی امیه برای مسلمین آشکار گردید.

آنگاه فهمیدند که چه اشتباهات بزرگی مرتکب شده اند در این که حضرت علی علیه السلام و فرزند بزرگوارش امام حسن علیه السلام را یاری نکرده اند، این جریانها شرایط را برای نهضت حسینی آماده ساخت.

از مثالهاي ديگر براي تأثير زمان در اجتهاد اين است كه اگر كسي در فصل تابستان مقداري يخ غضب كند، يخ قيمت دارد و غاصب بايد مثل يا قيمت آن را به مالك بپردازد؛ اما اگر غاصب بخواهد در زمستان يخ يا قيمت آن را بدهد، دين خود را ادا نكرده است (2).

و همچنين اگر در بيابان بي آب و علفي، كوزه آبي را غضب نمايد، سپس بخواهد در كنار رودي يا در جايي كه آب بوفور پيدا مي شود، خود را بري الذمه كند، مسلماً صحيح نيست و از عهده دين خود بر نيامده است (3).

اجتهاد و تفقه در دين

خداوند در قرآن مجيد فرموده است «چنين نيست كه همه مؤمنان يكجا كوچ كنند، امّا چرا از هر فرقه عدّه اي كوچ نمي كنند تا در دين تفقّه پيدا کرده و هنگامي كه برگردند قوم خود را - از عمل ننمودن به وظيفه كه نتيجه آن، عذاب الهي است - بيم

1 - ر. ك. «ابو الشهداء» عباس محمود عقاد: 32 - 33، ط دار الهلال.

2 و 3 - ر. ك. متاجر شيخ انصاري 107 - 109، ط افست تبريز.

-(465)-

دهند، باشد كه حذر نمايند» (1).

در اين آيه دستور داده شده كه از هر فرقه عده اي كه هدف آنان «تفقه» در دين باشد، مسافرت نمايند و از ديار خود كوچ نموده رنج غربت را تحمل نمايند.

در اين جا هدي به نام «تفقه» مطرح شده است. اين واژه مفهومي بالاتر از مفهوم علم را در بر دارد.

يك بار مي گوييم علم دين و گاهي مي گوييم «تفقه» در دين. بايد بدانيم هر دانستني را علم مي گویند. امّا «تفقه» در جايي به كار مي رود كه انسان، دانش كامل و عميقي پيدا کرده باشد (2). لذا در تعريف «تفقه» گفته اند: «التفقه هو التوصل بعلم ظاهر الى علم باطن» (3).

پس «تفقه» آن است كه انسان از ظاهر، باطن را كشف كند، از پوست، مغز را دريابد و دين راسلحي تلقي ننمايد.

به قول اقبال لاهوري، اجتهاد، قوّة محرّكة اسلام است، اگر نيرويي نباشد كه اتومبيل را به حركت در آورد، غير ممكن است حركت كند (4).

به تعبير ديگر نيازهايي را كه زندگاني بشر در هر عصر و دوره اي ايجاب مي كند، بي نهايت است، امّا اصول آنها ثابت وبدون تغيير مي باشد، آنها حقايق و واقعياتي است كه در تمام دوره ها و زمانها بايد مورد توجه قرار گيرد و نقش اساسي و بنيادي را ايفا مي كند، اما فروع، بي پايان و غير قابل شمارش است.

بنابراين، اجتهاد، لازم و ضروري است كه مي بايد در هر عصر و زماني افراي آگاه و

1 - وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ [سورة التوبة: 122].

2 - الفقيه هو صاحب البصيرة... مجمع البحرين مادة «فقه».

3 - همين مأخذ با اختلافي در تعبير.

4 - ر. ك. اسلام و مقتضيات زمان: 130 والملل والنحر شهرستاني جزء 2: 4 قاهره: سال 387 ق.

متخصص و کارشناس واقعي باشند تا اصول و دستورهاي کلي و غير قابل تغيير اسلامي را با رويدادهاي متغيري که در ازمنه مختلف روي مي دهد، تطبيق دهند و درک کنند که اين مسأله نوظهور، تحت کدام يك از اصول و ضوابط کلاسي قرار مي گيرد(1).

به گفتار ديگر بر عکس آن که روح انسان ثابت اسلام و در زمانهاي گوناگون تغيير نمي کند، بدن او پيوسته در حال تغيير است. روح اسلام و اساس آن نيز مستحکم و پايدار و غير قابل دگرگوني است؛ آنچه تغيير مي پذيرد، مصاديق نوظهوري است که در زمانهاي مختلف پديد مي آيد و تابع همان اصول اساسي است که بايد بر آنها تطبيق شود.

مثلاً خداوند به ما دستور داده است که: «به اندازه آنچه در توان داريد، نبرو و اسباب مستعد براي کارزار آماده کنيد که بدان وسيله مي ترسانيد دشمن خدا و دشمن خودتان را». اين دستور الهي باکمال صراحت دلالت دارد که هدف اسلام نيرومند شدن مسلمين است در برابر کفار. اسلام مي گويد: اي مسلمانان! قوي باشيد، ضعف، زبوني و پستي مي آورد، اگر قوي باشيد در دل دشمنان ترس ايجاد مي کنيد، در نتيجه آنها فکر تجاوز به حقوق شما را از سر بيرون مي کنند.

ما مي بينيم که پيامبر صلي الله عليه وآله دستورهايي را مقرر داشته که در فقه به نام «سبق و رمايه» (2) معروف است.

اسلام هر نوع برد و باخت را حرام دانسته مگربرد و باختهايي که در مورد «سبق و رمايه» باشد و اين از مسلمانات فقه است.

1 - علينا القاء الاصول و عليكم ان تفرّغوا، الفصول المهمّة، شيخ حر عاملي باب: 26، 214 ط بصيرتي.

2 - اسب دواني را به اصطلاح فقها سبق و مسابقه گويند، و تيراندازي را «رمايه» و مقصود گروه بندي است که هر کس پيش افتاد يا بهتر زده او جايزه بدهند رک. شرح تبصرة المتعلمين: 330 ط اسلاميه.

حالا ممکن است کسی رکود و جمود داشته باشد و بگوید «سبق و رمایه» با آیه شریفه [وَاعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ] هیچ ارتباطی ندارد، یعنی دستور پیامبر صلی الله علیه و آله در باره «سبق و رمایه» موضوعیت دارد و باید به همان سبک سابق در هر دوره اجرا شود.

اما چنانکه بسیار واضح است، موضوع بدین گونه نیست، بلکه مقصود این است که مسلمانان باید در تمام اعصار، تا آخرین مرحله خود را نیرومند سازند.

تیراندازی و اسب دوانی و امثال اینها از نظر اسلام اصالت ندارد، بلکه آن یکی از مصادیق [وَاعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ] می باشد. توضیح آن که اسلام برای سبق و رمایه اصالت قائل نیست بلکه برای نیرومند شدن قائل به اصالت است؛ این به آن معنا نیست که ما بگوییم بین دستور خداوند و دستور پیامبرش تنافی وجود دارد.

مطلب این است که باید بفهمیم در مورد کدام دستور، اجرای خود آن دستور را خواسته اند و کدام دستور اجرا کننده هدف دستور دیگر قرار داده شده است. این همان معنای تفقه در دین است که انسان لب و مقصود اصلی کلام را دریابد (1) و بر اثر نورانیت معنوی به حقایق پی ببرد (2).

شواهد فراوانی در این زمینه می توان ذکر نمود از جمله آن که: شخصی خدمت حضرت علی علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: معنای فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله «پیری را تغییر دهید» (یعنی ریش را رنگین نمایید) و خود را همانند یهود نسازید چیست؟ آن جناب فرمود: این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله در زمانی بود که «اهل» دین اندک بودند - بدین

2 - انا لا نعدّ الفقيه منكم فقيها حتى يكون محدّثاً فقيلاً او يكون المؤمن محدثاً قال يكون فقيها... بحار الانوار 2: 182.

-(468)-

جهت به اصحاب خود امر نمود که خضاب نمایند تا در برابر دشمن قوي و نیرومند جلوه کنند و در نتیجه روحیه دشمن را ضعیف کنند و مانند یهود نباشند که خضاب نمی کنند - اما در این زمان که میدان اسلام فراخ گردیده و سینه خود را بر زمین نهاده (و پایدار و پابرجا گشته است)، هر شخص به اختیار (وارادة) خودش می باشد (خضاب يك نوع زینت است، اگر بخواهد از آن بهره مند می شود)(1).

چنانکه معلوم است در این دستور يك اصل ثابت لحاظ شده است و آن این است که نباید کاری کرد که روحیه دشمن چه در جنگ و چه در غیر جنگ قوي گردد. لذا مسلمین باید نقایص خود را بر طرف سازند.

اجرای آن اصل ثابت در آن زمان به این صورت بود که پیران محاسنشان را خضاب کنند ولی در تمام اعصار این شیوه ثابت نمی ماند این همان معنای تفقه است.

معنای تفقه و اجتهاد آن نیست که کسی بدون دلیل و به ذوق و سلیقه خود حرفی بگوید، که اگر چنین باشد مبدع به حساب می آید، اما چنانکه مکرراً اشاره کرده ایم، ویژگیهایی در ساختار قوانین اسلامی وجود دارد که بدون این که با روح آن قوانین مخالفتی بشود، خود بخود جریان متحرک و منعطفی دارد که به يك سلسله مصادیقی که تابع قوانین اصلی هستند راهنمایی می کنند، بدون این که آن مصادیق از حیطة آنها خارج گردد و تحت پوشش آنها قرار نگرفته باشد.

روایاتی نقل شده است که این مضمون را می رساند. از جمله روایت ابو اسامه است که وی در حدیثی از امام صادق علیه السلام چنین بازگو کرده است:

«... هیچ چیز از آنچه آدمیزادگان به آن نیاز دارند، نیست مگر آن که از جانب خدا و

1 - وسئل عن قول الرسول صلّى الله عليه وآله «غير والشيب ولا تشبهوا باليهود» فقال: إنّما قال صلّى الله عليه وآله ذلك والدین قل فاما الان وقد اتسع نطاقه وضرب بجرانه فالمرء وما اختار. نهج البلاغه حکمت 17.

-(469)-

از جانب رسولش در باره آن راه و روشی قرار داده شده که آن را کسانی که باید بشناسند می شناسند...» (1).

از کتاب «المخول» غزالی چنین نقل شده است: «اجتهاد در شریعت رکن عظیمی است که قابل انکار نیست. پس از آن که خداوند رسولش را به عالم دیگر برد، تکیه گاه صحابه اجتهاد بود، پس از ایشان تابعین هم بر همین منوال بودند و سپس تا زمان ما همین روش ادامه داشته است.

وکسی نمی تواند به این امر قیام کند مگر این که دارای اوصاف و شرایطی (خاص) باشد» (2).

خطابات کلی و فراگیر

از ممیزات و مشخصات تقنین و برنامه ریزی در شریعت اسلام این است که دارای مقررات جامع و متطور و قابل شمول است که با تمام شؤون زندگی و پیشرفتهای سازگار می باشد. قوانین مقطعی را که در زمانهای خصوصی برای گروهی خاص وضع شده نسخ کرده، به جای آن دستورهای جامع که با پیشرفتهای و تحولات تطبیق می شود، ارائه داده است.

قبل از تشریع مقررات اسلامی، جوامع انسانی زمانها و دگرگونیهای فراوانی را پشت سر گذاشته بود، در طی آن دوران با پیشرفتهای و سقوطهایی روبرو شدند که همراه آن عقولشان نیز رشد نمود و استعدادهاشان شکوفا گردید و آمادگی پیدا کردند تا رموز

1 - ما من شيء يحتاج اليه احد من ولد آدم الاّ وقد جرت فيه من ا [ومن الرسول سنة عرفها من عرفها... ر. ك. الفصول المهمة شيخ حر عاملی: 192 ط بصيرتي.

2 - ر. ك. رسالة التقريب شعبان 1414: 115 شماره 3 سال اول.

-(470)-

و حقایق را دریا بند و شایسته آن شدند که آخرین برنامه متكامل و مترقي الهي بوسیله پیامبر اسلام صلي الله عليه وآله به آنان ابلاغ شود.

خداوند در این باره فرموده است: «آنانکه پیروي مي کنند از فرستاده درس ناخوانده اي که (وصف و نام) او را در نزد خود در تورات و انجيل مکتوب دارند، همويي که امر به معروف و نهی از منکر مي کند، پاکیزه ها را براي ايشان حلال و پلیدیها را حرام مي گرداند و بارگران و بندها (ي مادي و معنوي) را که بر آنان بود، از ايشان فرو مي نهد، (و آزادي فکر و عمل به آنان ارزاني مي دارد) کسانی که به او گرویدند و تعظیم نمودند و ياري اش کردند و نوري را که با او نازل شده پیروي کردند، فقط آنانند که رستگارند»(1).

موسي بن بکر در باره کسی که يك روز يا دو روز يا بیشتر بي هوش بوده و از نمازهايش فوت شده، از امام صادق عليه السلام سؤال کرد؛ آن حضرت براي او يك ضابطه كلي به اين مضمون بيان فرمود: در هر مورد که خداوند، امري را سبب گردد و بنده در آن دخالت نداشته باشد، خداوند او را معذور مي دارد، آنگاه چنين فرمود: «این ضابطه از ابوابي است که از هر بابي از آن، هزار باب گشوده مي شود»(2).

آري بوسیله این قواعد و اصول كلي است که فقيه بر مشکلات فائق مي آید و به مسائل نوظهور پاسخ مي دهد که به مهمترین آنها به طريق زیر اشاره مي کنیم:

1 - اصل برائت: هر گاه در باره شئي شك کنیم و ندانيم که آیا مباح يا حرام است ؟ به اباحه طاهري حکم مي کنیم و اصل برائت جاري مي نماييم، و ادله اي از قبيل لا يَكْلَفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَسِينَا اَوْ اَخْطَاْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلٰى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا

وَإِغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (3)

و«كل شيء مطلق حتي يردي فيه نهی» (4) و«قبح عقاب بلا

1 - الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ الذِّبِّيَّ الْأُمِّيَّ الذِّي يَجِدُونَهُ مَكْنُوبًا عِنْدَهُمْ فِي النَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الذِّي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ سورة الاعراف: 157.

2 - وهذا من الابواب التي يفتح كل باب منها الف باب. ر. ك. الفصول المهمة: 274.

3 - سورة البقرة: 233.

4 - ر. ك. كفاية الاصول 2: 177. ط افس، اسلامية وبحار الانوار 2: 272، وفرائد الاصول: 199.

-(471)-

بیان»(1). و... بر آن دلالت دارد.

2 - اصل احتیاط: مورد جریان این اصل جایی است که اصل تکلیف مسلم است، اما «مكلف به» مشکوک می باشد. یعنی گاهی وجوب، یقینی است اما واجب، مردد. گاهی حرمت، ثابت است امام حرام، مردد. و گاهی می دانیم که حرمت یا وجوب متوجه مكلف شده و به گونه ای است که علم اجمالی داریم که یا این شیء حرام است، یا آن شیء دیگر واجب می باشد(2).

3 - اصل تخییر: منظور از اصل تخییر آن است که هر گاه تکلیف الزامی، بین دو یا چند چیز مردد باشد و جمع بین آنها یا ترك همه ممکن نباشد، مكلف در انتخاب یکی از آنها مخیر است.

موارد به کار بردن اصل تخییر بدین قرار است:

الف - تخییر بین دو یا چند دلیل متعارض.

ب - تخییر بین دو حکم متزاحم.

ج - تخییر بین محذورین.

د - تخییر بین دو واجب تخییری (3).

4 - استصحاب: استصحاب در لغت به معنای همراه داشتن است و در اصطلاح علم اصول، معنایی نزدیک به معنای لغویش دارد. کوتاهترین تعریفی که از آن شده عبارت است از: «ابقاء ما كان» (4).

1 - ر. ک. کفایة الاصول 2: 179. ط ا ف ست، اسلامیة و بحار الانوار 2: 272، وفرائد الاصول: 203.

2 - سورة البقرة 233.

3 - ر. ک. کفایة الاصول 2: 208. ط ا ف ست، اسلامیة و ایضاح الکفایة 5 ک 13، ط 1.

4 - ر. ک. فرائد الاصول شیخ انصاری اول کتاب «استصحاب».

-(472)-

یعنی حکم به بقای آنچه که در سابق وجود داشته در صورتی که بقای آن مشکوک باشد.

5 - قاعدة «لاضرر»: این قاعده نفی حکم می کند به لسان نفی موضوع. توضیح آن که گاهی واقعاً نفی حقیقت می کنیم و می گوئیم: «لا رجل في الدار» یعنی وجود حقیقت «رجل» را در خانه نفی می کنیم. و گاهی ادعای حقیقتی را نفی می نماییم، یعنی در صورتی که در موضوعی آثار و صفات مطلوب خود را نمی

یا بيم، ادعای حقیقت آن موضوع را نفي می کنیم.

اما این نفي حقیقت، واقعیت ندارد، مانند «یا اشباه الرجال ولا رجال...» اگر در این بیان به جای این تعبیر گفته می شد «یا من ليس فيهم صفات الرجال» کلام بلیغی نبود.

در این گونه ترکیبات آنچه به ذهن تبادر می کند و غلبه دارد، این است که واقعاً یا ادعاءً، بر نفي حقیقت دلالت دارد. به طوری که از هیأت ترکیبیه قاعدة «لا ضرر» بر می آید، حقیقت ضرر ادعاءً نفي شده است، یعنی چون حکم ضرری در اسلام وجود ندارد، موضوع ضرر منتفی است. به گفتار دیگر، نفي حکم به لسان نفي موضوع است، در غیر این صورت کذب لازم می آید (1).

6 - رفع عسر و حرج: رفع در لغت ضد وضع است. رفع زرع آن است که پس از درو نمودن آن را به خرمن ببرند. بنابراین، رفع شیء، آن را از جای خود برداشتن است (2).

«رفع حرج در لغت، بر طرف نمودن تنگناست به گونه ای که از میان برداشته شود (3)، اما در اصطلاح شرع، درو کردن مشقت از مکلفین و آسان گردانیدن تکالیف

1 - ر. ک: کفاية الاصول 2: 268 ط کتابفروشی اسلامی - افسر.

2 و 3 - ر. ک: «رفع الحرج في الشريعة الإسلامية» تألیف دکتر عدنان محمد جمعه: 25.

-(473)-

شرعی است بوسیله خطابات شرعی (1)، خداوند فرموده است: «خداوند نمی خواهد شما را در هیچ گونه تنگنا قرار دهد» (2).

و جابر از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که «برانگیخته شدم بر دین حنیفی که تنگنا (و سختی) در آن نیست» (3).

7 - خطابات كلي و قابل گسترش و شمول: اين گونه خطابات در سيستم قانونگذاري اسلامي به كار رفته كه از هر يك از آنها بابهاي مختلفي از علوم گستوده مي شود كه حكم مسائل نوظهور بدان وسيله مفهوم مي گردد. در اين جا برخي از آنها را مي آوريم:

الف - ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لِيُوسَ لَكَ بِهِ عَلِمُ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّهُ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولا﴾ (4).

ب - ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمُ بَيِّنَاتٍ بِالْغِبَاتِ إِلَّا بِاللَّهِ كَانَ بِيَكُم رَحِيمًا﴾ (5).

ج - ﴿وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (6).

د - «كلّ شيء هو لك حلال حتى نعلم انه حرام بعينه فتدعه من قبل نفسك...» (7).

و - «كلّ شيء طاهر حتي تعلم انّه قذر» (8).

هـ - «عن الصادق عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله رفع عن امّتي تسعة: الخطاء والنسيان و ما اكرهوا عليه و ما لا يعلمون و ما لا يطيقون و ما اضطروا اليه والحسد

1 - مأخذ سابق. 2 - سورة المائدة: 7.

3 - «رفع الحرج في الشريعة الاسلامية»: 29. 4 - سورة الاسراء: 36.

5 - سورة النساء: 29. 6 - الجائيه: 13.

7 - فروع كافي كتاب المعيشه بالنواذر: 420 ط سال 1415 هـ. ق وبحار الانوار، 2: 273.

-(474)-

والطيرة والتفكر في الوسوسة في الخلق ما لم ينطق بشفته»(1).

و... وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ
وَالْعُدُوِّ وَإِن تَنَاقَضُوا لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ.

ز - «الناس مسطون على اموالهم»(2).

اینها نموداری است از اصول و قواعد کلی که بوسیله آنها مسائل مستحدث نوظهور استنباط می شود و پاسخ آنها معلوم می گردد. بدین جهت است که حقوقدانان غیر مسلمان نیز به عظمت و پویایی فقه اسلامی و قابلیت آن برای پاسخگویی به رویدادهایی که در هر زمان پدید می آید، اعتراف نموده اند که به دو مورد آن اشاره می کنیم:

دکتر «انریکو انسا با توحین» می گوید: «اسلام با مقتضیات نیازهایی که پیش می آید هماهنگ است و می تواند منظور شود بدون این که در طی قرون ضعیف گردد (و رونق خود را از دست بدهد...) دستور های اسلام به لحاظ ثبات با نفوذترین قانون و برنامه ای است که در بسیاری از تفصیلاتش بر قوانین اروپا برتری دارد» (3).

و همچنین علامه «سانتیلانا» گفته است: «همانا در فقه اسلامی مقرراتی وجود دارد که مسلمین را در باره تشریع مدنی بی نیاز می کند، اگر نگوییم تمام عالم را بی نیاز می کند»(4).

وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

2 – بحار الأنوار 2: 274.

3 – روح الدين الاسلامي: 289.

4 – روح الدين الاسلامي: 288 به نقل از «Tunisien Commercial Civelet ducode projet _Avant»